



آنچه ذیلاً خدمت خوانندگان گرامی عرضه خواهد شد متن جلسه نخست از سلسله نشست های هم اندیشی پیرامون مبانی و منطق تولید علم دینی با محوریت نقد و بررسی مجموعه چهارجلدی "علم دینی از چیستی تا چگونگی" با حضور حجة الاسلام و المسلمین اسدیپور و حجة الاسلام و المسلمین وکیلی می باشد.

این جلسه در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۹۹ و در فضای مجازی برگزار شده است.



بسم الله الرحمن الرحيم

استاد اسدپور:

لازم می دانم نسبت به رفقای حاضر در جلسه عرض سلام و ادب و احترام داشته باشم و از برگزارکنندگان و دست اندرکاران این سلسله نشست ها تقدیر و تشکر کنم و همچنین از سرور مکرم حاج آقای وکیلی که فرصت گذاشتند و زمینه را برای برقراری این جلسه مهیا کردند تقدیر و تشکر ویژه ای داشته باشم.

ابتدا یک مقدمه کلی درباره اصل بحث علم دینی عرض کنم. ذهنیت من در رابطه با کلیت جریان اسلامی سازی علوم یا جریان علم دینی، این است که ما قدری از بحث های اولیه در باب ضرورت علم دینی و امکان علم دینی و تعارضاتی که بین قائلین به امتناع علم دینی داشتیم و طیف بندی هایی که بین موافق و مخالف وجود داشت، عبور کردیم و الان جریان هایی در حوزه علمیه و محیط های دانشگاهی معتقد به این گفتمان شده اند.

امروزه به صورت جدی به گفتگوهای انتقادی بین قائلین به علم دینی احتیاج داریم و طیف های مختلف معتقدین به علم دینی و اسلامی سازی علوم را باید با چالش های جدی مواجه کنیم تا این گفتگوی انتقادی منجر به یک نقد درون گفتمانی و تکامل و هم افزایی بشود. در این نقد درون گفتمانی، ظرفیت هریک از این جریان ها می تواند به کمک ما بیاید و نارسایی های هریک از این ایده ها جبران شود. خلاصه ما باید سریعتر از این مرحله عبور کرده و به مرحله کارآمدی در عرصه اجراء و تحقق این نظریات علوم انسانی اسلامی یا نظریات علم دینی برسیم و جامعه با ضرورت این گفتمان در عرصه عینیت ارتباط برقرار کند.

بنده کتاب شریف حاج آقای وکیلی را در همین راستا ارزیابی می کنم و معتقدم یکی از ظرفیت های خوب این کتاب، نگاه انتقادی به جریان های معتقد به علم دینی است و اینکه از گفتگوی انتقادی بین این جریان ها، مزیت های هریک از آن ها را فعال می کند در کنار اینکه نگاه مختار خود را پیش می برد و تکامل می بخشد. از این رو این کتاب ها و این نشست ها را مقدمه ای برای پیش برد چالش های درون گفتمانی، در جبهه معتقد به ضرورت اسلامی سازی علوم می دانم. اگر بخواهیم برای استفاده از فرمایشات سرور مکرم حاج آقای وکیلی از بخش اول وارد ادبیات و محتوای کتاب بشویم، باید به بحث از چیستی دین بپردازیم.

حاج آقا مقدمه ی خوبی را در ابتدای کتاب، در رابطه با منطق تعریف در اعتبارات و مفاهیم اعتباری مطرح کردند. بحث اعتباریات انصافا بحث مهمی است. منطق سنتی ما از آن جهت که مقدمه برای علوم حکمی و فلسفی بوده، گزاره های حقیقی را متعلق تأمل خود قرار داده و ما ظرفیت مباحث اعتباری را کمتر توجه داشتیم هرچند معتقد هستیم در منطق سنتی ما نیز ذیل بحث صناعات در باب جدل و خطابه و حتی شعر، ظرفیت های خوبی نسبت به لایه مفاهیم اعتباری وجود دارد. در مباحث اصول فقه، طبیعتا به واسطه اینکه با مقولات فقهی مواجه بودیم و اصول فقه ناظر به واقعیت فقهی شکل گرفته است، چه اصولیون توجه داشته باشند چه ارتکازا مواجه شده باشند، ظرفیت های خوبی نیز در اصول فقه در باب اعتباریات وجود داشته است. بعد از مرحوم محقق اصفهانی، علامه طباطبایی و طیف شاگردان ایشان با تاملاتی که داشتند این زمینه را فراهم تر کردند.

در مباحث حاج آقای وکیلی نیز به این بحث توجه خوبی کرده اند. اگر بخواهیم دین را تعریف کنیم، باید ببینیم دین محل بحث در علم دینی، مفهوم حقیقی است یا اعتباری و تفاوت منطق تعریف هر کدام چیست؟ ایشان به درستی تأکید کردند که در اعتباریات، یگانه محور و ملاک برای قضاوت، غایت و غرض از اعتبار هست که ما نیز همدل و همراه هستیم. البته به نظر می رسد در این قسمت، نیاز به تبیین بیشتری داریم که آیا این غایت و غرض با مراحل فاعل بالقصد تعریف می شود؟ در برخی از تعابیر کتاب، ادبیات فاعل بالقصد (تصور غایت، تصدیق غایت، شوق، تأکید شوق و تحقق فعل در خارج و ترتب غرض در خارج) مطرح شده است. در این صورت، به خلط حقیقت و اعتبار دچار می شویم و با تبیین علت غایی از اعتبار، عملاً بین اعتبار و معتبر خلط صورت می گیرد. اگر بخواهیم آن غرض اعتباریات را مبنا قرار بدهیم، باید از غرض معتبر و فعل اعتبار که امر حقیقی است عبور کنیم و بحث را بر اثر امر اعتباری، متمرکز کنیم البته ممکن است آن اثری که بر امر اعتباری مترتب می شود، در ذهن فاعل بالقصد نیز بوده باشد اما آن منطقی که ما را به غرض می رساند، اثر و کارکردی است که بر امر اعتباری به عنوان یک معتبر پیاده می شود. مرحوم حضرت امام نیز در این بحث، بیان مکملی خوبی دارند؛ که علاوه بر جنبه ترتب اثر، باید بر سنخ و ماهیت امر اعتباری نیز توجه داشته باشیم. اثر و کارکرد امر اعتباری، یک هویت و سنخی را در امر اعتباری ایجاد می کند. آن اثر و غرض نیز، عنوان مشیری برای سنخ امر اعتباری و معتبر می شود. بنظر غرض و سنخ به صورت مکمل، می تواند منطق خوبی را برای اعتباریات ایجاد کند.

نکته دیگر که باید در باب تعریف دین اعتباری عرض بکنم این است که؛ حاج آقای وکیلی اصرار دارند، دین محل بحث در علم دینی، یک مفهوم اعتباری است و سعی دارند آن را با منطق اعتباریات تعریف کنند. حال سوال می کنم؛ اگر دین محل بحث در علم دینی را اعتباری می دانند، مگر اصطلاح و تعریف دیگری از دین وجود دارد؟ یعنی آیا ایشان ملاحظاتی نسبت به اینکه اصطلاح دیگری برای دین در نظر بگیرند داشتند؟ یا اینکه مبنای ایشان همین است و تنها به واسطه ملاحظاتی، دین در اصطلاح علم دینی را اینگونه تعریف کرده اند؟

تلقی من این است، دین نفس الامری نیز یک مفهوم اعتباری است (جدای از دین واصل که مبنای حاج آقای وکیلی در علم دینی است) و منطق تعریف دین نفس الامری نیز باید بر اساس کاربرد محوری و سنخه ای که در امر اعتباری ایجاد می شود صورت بگیرد. آیا ملاحظه خاصی منظور حاج آقا هست که روی دین در اصطلاح علم دینی اصرار دارند یا خیر؟

استاد وکیلی:

عرض سلام و ادب و احترام و از همه عزیزانی که تشریف دارند تشکر دارم به خصوص از حضرت استاد حاج آقای اسدپور که منت گذاشتند و قبول زحمت کردند و کتاب را مطالعه فرمودند و اجازه فرمودند این گفتگوها و نقدها و بررسی ها انجام شود تا ان شاء الله این نوع بحث ها یک قدم جلوتر برود.

بنده مقدماتاً تقاضا می‌کنم که بحث را نه صرفاً ناظر به کتاب بلکه آزاد مطرح کنیم؛ زیرا واقعیت امر، بنده نیز به طور دقیق خاطر من نیست که بحث‌ها در قسمت‌های مختلف کتاب چگونه مطرح شده و چه بسا تعارضات جزئی و نقائصی در کتاب باشد. بنده بحث را به طور کلی عرض می‌کنم و بعداً بنده به همراه حاج آقای دعایی کتاب را بررسی می‌کنیم تا اگر این نگاه در کتاب مراعات نشده بود، آن را به کتاب اضافه کنیم یا اصلاح کنیم.

تعریف اعتباریات معانی مختلفی دارد. گاهی یک اعتباری از جنس اعتبارات اجتماعی است و در یک جامعه شکل گرفته و مفهوم اعتباری را تولید کرده است و ما به عنوان کسی که می‌خواهیم این فضای اجتماعی را رصد کنیم و در مورد آن قضاوت داشته باشیم، تلاش می‌کنیم آن مفهوم اعتباری که در محیط جامعه شکل گرفته را تعریف کنیم و بشناسیم و به دیگران بشناسانیم. در این کار، روش همان است که شما اشاره فرمودید. و اگر بخواهیم قضاوت درستی درباره آن مفهوم اعتباری داشته باشیم باید ببینیم چه کارکردی در محیط دارد و بر اساس آثاری که در فضای اجتماعی، عرف جامعه یعنی معتبرین بر آن بار می‌کنند، آن مفهوم اعتباری را تعریف کنیم. مثلاً می‌خواهیم بگویم زوجیت در فرهنگ اسلامی به چه معناست. در فرهنگ‌های مختلف، زوجیت معانی مختلفی دارد در فضای دینی که می‌خواهیم زوجیت را تعریف کنیم، کارکردهای آن را بررسی می‌کنیم مثلاً می‌گوییم زوجیت یک پیوند و عقد بین دو نفر جنس مخالف است و تعهد قانونی برای زوج، نسبت به نفقه و برای زوجه نسبت به تمکین ایجاد می‌شود. در محیط دیگر ممکن است تعریف زوجیت به حسب کارکرد آن فرق بکند. در هر محیطی اگر بخواهیم مفاهیم اعتباری را درست رصد کنیم، باید آثاری که معتبرین بر آن امر اعتباری بار می‌کنند را کشف کنیم تا آن امر اعتباری به دست بیاید.

بحثی که در کتاب مطرح شده، این است که ما در یک محیط با یک مفهوم اعتباری مواجه هستیم و برای اینکه بتوانیم بحث را به شکل دقیقی پیش ببریم سعی می‌کنیم یک تعریف تولید کنیم. یعنی صرفاً نمی‌خواهیم تعریف و اعتباری که در نزد دیگران هست را کشف کنیم بلکه می‌خواهیم خودمان اعتبار کنیم. در این حالت فرایند اعتبار به عنوان یک فعل ارادی، در همان چارچوب فاعل بالقصد قرار می‌گیرد و اغراضی را شخص معتبر در مقام اعتبار کردن دارد و متناسب با آن اغراض را اعتبار می‌کند. بنابراین امر اعتباری مسلماً در این دو حالت به کار می‌رود:

۱. معتبر دیگری است و من فقط به عنوان شناسنده یا شناساننده آن کار می‌کنم

۲. خود من امر اعتباری را تولید می‌کنم یعنی می‌خواهم معنایی را برای یک کلمه در نظر بگیرم و به مخاطبین خود اعلام کنم که من در گفتگوهای خود از این معنای خاص استفاده می‌کنم.

کاری که ما در کتاب علم دینی مد نظر داشتیم، امر دوم بود چراکه دین معانی متعدد و پراکنده ای دارد و مرجعی نبود که یکی از آن معانی خاص را در بحث خود استفاده کنیم. لذا سعی شد یک تعریف مستقل را از ابتدا ابداع و بگویم این تعریف ما از دین است و اگر کسی سوال کند که چرا چنین جعل اصطلاحی کردید بگویم زیرا اغراض ما این بود. این در حقیقت، فرایند جعل اصطلاح است. از این رو اگر بگویید تعبیر تعریف امر اعتباری برای جعل اصطلاح دقیق نیست، آن‌گاه باید تعبیر تعریف امر اعتباری را از متن برداریم ولی در نهایت منظور این بوده است.

شما اشاره فرمودید که بزرگان ما در دانش های مختلف مخصوصا در دانش اصول، این کار را انجام داده اند. مثلاً یک دانشمند اصولی که در تعریف عام و خاص یا مطلق و مقید، اصطلاح خاصی دارد، در واقع آن اصطلاح خاص را متناسب با اهدافی که داشته جعل کرده است. یعنی تصور می کرد که اگر مفهوم با این دایره و مرز به خصوص مد نظر باشد، غرض وی محقق می شود. بنابراین در این فضا، خیلی با آثار امر اعتباری کار نداریم زیرا معتبر بعد از اعتبار ما متولد می شود و بعد از اعتبار است که آثار بر آن بار می شود. در قدم قبلی که من می خواهم اعتبار کنم، باید مفهومی را مدنظر قرار بدهم و وحدت اعتباری به آن ببخشم. بعد که مرکب اعتباری شکل گرفت، می گویم من کلمه دین را مثلاً در بحث علم دینی، در این معنای خاص به کار می برم زیرا نسبت به غرض من، این مفهوم وافی است و به کار می رود.

اما اینکه در مباحث تأکید شد که دین واصل، امر اعتباری است، اشاره به فرمایش آیت الله جوادی در مباحث دین شناسی است که ایشان تأکید دارند که دین یک امر حقیقی است و آن را به نوعی به یک امر واحد دارای وحدت حقیقی در عالم خارج بازگردانند. در آن مباحث بنای به نقد فرمایش ایشان نبوده است بلکه عرض شد که اگر بر فرض، دین نفس الامری نیز بنا بر آن تقریر خاص، یک امر حقیقی باشد و اعتبار نداشته باشد، مسلماً دین واصلی که در فضای فقه و مبحث علم دینی با آن سر و کار داریم، قطعاً امر اعتباری است.

البته فرمایش آیت الله جوادی را باید در جای خود بحث کنیم که اگر دین، مسیر سعادت بشر به سوی خدا باشد با توجه به اینکه بشر یک امر حقیقی است و طریق سعادت وی نیز یک امر حقیقی است و دین، انتزاع از این سیر به سمت خدا باشد، یک عنوان حقیقی خواهد بود. البته به گمان حقیر نیز همان طور که شما نیز فرمودید، آن دین نفس الامری نیز اعتباری است و تصور حقیر این است که ما دینی که ماهیت حقیقی داشته باشد در هیچ یک از اقسام نداریم. لکن ما به واسطه اینکه ایشان چنین تأکیدی فرمودند، برای اینکه وارد آن بحث نشویم، گفتیم لااقل دین واصل قطعاً یک مفهوم اعتباری است. در فرصت مستقلی باید به این بحث بپردازیم که دین نفس الامری یک امر حقیقی است یا یک امر اعتباری.

استاد اسدپور:

از توضیحات استفاده کردیم خیلی ممنون.

در رابطه با بحث اعتبار، اگر منظور صرفاً جعل اصطلاح خاص بوده باشد، عبارات کتاب روشن تر می شود. مقدم شدن مفاهیم اعتباری بر بحث دین شناسی شاید رهن شده که ما چنین تصویری پیدا کردیم. اما اگر صرفاً منظور جعل اصطلاح خاص بوده باشد، آن بحث فاعل بالقصد و جنبه ارادی بودن آن روشن می شود.

اگر این مد نظر بوده باشد، ملاحظه دیگری از جهت مدیریت دانشی پیش می آید. جعل اصطلاحات به این شکل، رهن می شود. نمی گوئیم در شرایط خاص و اضطراری نیز نباید جعل اصطلاح خاص داشت، لکن تا جایی که امکان داشته باشد اگر بتوانیم ناظر به گفتمان های رایج و اعتباراتی که در جامعه شکل گرفته، حرف خود را بزنی و کمترین

جعل و اعتبار و اصطلاح سازی را به صورت مدیریتی از بالا داشته باشیم، مناسبتر است. از این رو اگر قصد داشتیم بحث دین و اصل را محور قرار دهیم، این ظرفیت راحت تر تحقق پیدا می کرد که بگوییم منظور ما از دین و اصل، این است و این مطلب را جامعه و عرف عمومی نخبگان نیز تلقی به قبول کرده و می پذیرند.

اگر یک مجموعه ای باشد که گزاره های معرفتی و اخلاقی و فقهی در آن باشد، طبیعی است که جامع آن یک امر اعتباری خواهد بود. لذا اگر به گونه ای القاء می شد که همراهی جریان و گفتمان عمومی نیز در آن اشرا ب می شد مناسب تر بود تا اینکه بگوییم ما یک جعل اصطلاح خاص داشته ایم.

نسبت به فرمایش دوم شما نیز همراه هستیم که دین نفس الامری نیز به جهت همین نکته که جامع امر حقیقی و امر اعتباری، نمی تواند یک امر حقیقی باشد و باید جامع یک مقوله اعتباری باشد. از این رو اگر ما دین نفس الامری را نیز اعتباری بدانیم (البته این عرض ما منافای با این نیست که دین، حقیقتی و باطنی و سطوح عرفانی و حکمی دارد) بحث در مورد آن جامع و مرکب اعتباری است که همه این ها را پوشش می دهد؛ فارغ از اینکه معتبر آن، پیامبر است یا امام یا ذات باری تعالی.

نکته بعدی در اصطلاحات دین است که آن را در شش اصطلاح تعریف فرمودید: ۱. دین نفس الامری ۲. دین نازل یا مرسل ۳. دین صادر یا دین ابلاغی ۴. دین واصل ۵. دین مکشوف یا مستنبط ۶. دین نهادی.

تمرکز بحث را حاج آقای وکیلی بر دین واصل بردند، که مراد از آن مجموعه مکتوبات دینی است که به دست ما رسیده است یعنی قرآن و روایات و سنن پیامبر و ائمه علیهم السلام فارغ از بررسی های سندی و دلالی. نکته ای که به ذهن می رسد این است که بهتر است ظرفیت هر یک از اصطلاحات فوق را در ترکیب علم دینی (که مربوط به جلد دوم می شود) مشخص کنیم مثلاً ظرفیت های دین مستنبط یا مکشوف در علم دینی یا حتی بالاتر؛ در دین نهادی یعنی دین تحقیق یافته و عینیت یافته در تجربه تاریخی مسلمین را بررسی کنیم که آیا در بحث علم دینی ظرفیت دارند یا نه؟ بنظر از این مباحث عبور شده و پرداخته نشده است. از برخی تعابیر، حتی نفی نیز برداشت می شود یعنی گویا دین نهادی و دین مستنبط (دین اثباتی) هیچ ظرفیتی در بحث علم دینی ندارد. به نظر هر شش اصطلاح، می تواند ظرفیت های جدی در بحث علم دینی داشته باشند. احساس می کنم به این ظرفیت کمتر پرداخته شده یا در برخی موارد، از عبارات کتاب نفی برداشت می شود که تنها دین واصل دارای ثمره دانسته شده است.

استاد وکیلی:

واقعیت امر این است که جعل اصطلاح در باب دین واصل از این باب بود که به حسب تتبع حقیر، یک اصطلاح رایج و متداول پیدا نکردیم و گرنه فرمایش شما متین است که اگر یک اصطلاحی جعل شده باشد، بهتر است از همان استفاده کرد و هر چند «لامشاحه فی الاصطلاح»، لکن جعل اصطلاح جدید موجب می شود که نظام تفهیم و تفاهم از بین برود.

ما وقتی کلمات بزرگان را بررسی می کردیم، فهم ما از کلمات بزرگان این بود که به دنبال دین واصل هستند لکن به واسطه اینکه کلمه دین واصل و مراتب دین به صورت دقیق تفکیک نشده، مغالطات فراوانی اتفاق می افتد. یکی از مغالطاتی که در کتاب به صورت محترمانه عرض شده این است؛ در عبارات غالب بزرگان دین همه زندگی را در برمی گیرد و هیچ استثنائی ندارد. ما می دانیم که چنین مطلبی ناظر به دین نفس الامری یا دین ثبوتی است. آنچه محل بحث است و ما در نقد سکولاریسم و امثال آن به آن دسترسی داریم، دین نفس الامری نیست و دین نفس الامری در چنگ ما نیامده و نخواهد آمد. به سبب نبود چنین تفکیک هایی خیلی از تعابیر مبتلا به نوعی افراط و تفریط شده است. و ما که باید این مفاهیم را به کار ببریم چاره ای جز جعل اصطلاح، نداریم.

بعد از اینکه بحث ها انجام شد، در کلمات برخی از بزرگان در دوره معاصر نیز تفکیک های مشابهی یافت شد لکن هیچ یک اصطلاح رایج مستقری ندارد از این رو به نظر رسید باید یک اصطلاح جعل شود تا بتوان بحث علم دینی را دنبال کرد.

نسبت به بحث وحدت دین که اسم حضرت آیت الله جوادی مطرح شد، اشاره ای به نظر شریف ایشان بکنم. ایشان بیشتر تأکید دارند که حقیقت دین، صراط مستقیم است. صراط مستقیم، حقیقتی است که برگرفته از نفس حجت خدا و نفس پیامبر اکرم است و به نوعی تجلی نفس پیامبر است که در قالب گزاره ها منعکس شده است. از آن جایی که صراط مستقیم، یک امر حقیقی است که نفس انسان را سیر می دهد و به غایت می رساند، و خلاصه از نفس معصوم انتزاع می شود، یک امر حقیقی است. از این رو دیدگاه ایشان روی یک اصل و اساسی است و نباید سوء تفاهم بشود. بحث ما این است که آن صراط مستقیم تا تبدیل به یک مجموعه گزاره شود، فرایندی اتفاق می افتد. همه ما معتقد هستیم که دین یک مبنای نفس الامری حقیقی دارد لکن آنچه ما به عنوان دین در قالب گزاره ها می شناسیم؛ چه دین ثبوتی و نفس الامری و چه دین اثباتی یا واصل، وحدت اعتباری دارد و هیچ یک، امر واحد حقیقی نیست.

نسبت به مسأله سوم که اشاره فرمودید؛ پیش فرض ما این است که در بحث علم دینی با فقهی طرف هستیم که می خواهد علم دینی را تولید کند. از این رو بحث به رتبه قبل از دین مستنبط رفته است. باید دینی را فرض می کردیم که فقیه، سر سفره آن بنشیند و از آن جا استنباط بکند. به عبارت دیگر، باید در رتبه قبل از استنباط، دین باشد تا از دین استنباط صورت بگیرد در تعبیر رایج گفته می شود که فقیه بر اساس دین یا با استفاده از دین، چنین فهمی پیدا کرد. بله کار دیگری هست که با برخی دوستان گفتگو می کردیم این است که؛ به واسطه دشواری تولید علم دینی، افراد غیر مجتهد بر اساس اجتهادات مجتهدین و با جمع بندی آن، علم دینی را تولید می کنند.

در این قالب، مبنا همان دین مستنبطی است که یک مجتهد تولید کرده و تبدیل آن به یک محتوای عملیاتی توسط دیگری انجام می شود. فرض ما در کتاب این است که مخاطب، یک مجتهد است و دینی که مجتهد با آن مواجه می شود، دین قبل از رتبه استنباط است و طبیعتاً بعد از وصول است، از این رو محل اتکاء وی دین واصل خواهد بود. دین

مستنبط، خروجی و محصول تولید علم دینی است. دین نهادی نیز در رتبه بعد از کار فقها قرار می‌گیرد که در جامعه تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین نسبت به بحث سوم: پیش فرض ما این بوده که در بحث علم دینی با فقیه‌ای که علم دینی تولید می‌کند مواجه هستیم. از این رو بحث در رتبه قبل از دین مستنبط رفته است. یک دینی را باید فرض کنیم که فقیه سر سفره آن بنشیند و استنباط کند. اینکه می‌فرمایید دین مستنبط یا دین نهادی در تولید علم دینی ظرفیت دارند اگر منظورتان را شفاف‌تر بفرمایید ممنون می‌شوم و کتاب را اصلاح می‌کنیم.

منظورم این نبود که عبارات کتاب را نقل نفرمایید. شما هرچه عبارات کتاب را نقل بفرمایید برای ما قابل استفاده است. منظورم این بود که من الان در مقام دفاع از عبارت‌های خاص کتاب نیستم؛ یعنی می‌خواهم مطلب را عرض کنم. هر بخش از عبارات کتاب که اشتباه باشد ان شاء الله اصلاح می‌کنیم.

استاد اسدپور:

در رابطه با اینکه ظرفیت‌های دین نفس‌الامری یا دین محقق و تدین اجتماعی در تولید علم دینی چیست، اصل بحث به ترکیب علم دینی در جلد دوم برمی‌گردد. من چند نکته دیگر نسبت به جلد اول دارم که بعد به آن برمی‌گردم. فعلاً به عنوان یک ملاحظه به سراغ ترکیب علم دینی برویم. نسبت به ترکیب علم دینی همان طور که از فرمایشات فعلی حضرت‌عالی نیز مشخص است، ذهن حضرت‌عالی در باب تولید علم دینی به سراغ اجتهاد از دین واصل رفته است و علم دینی را به معنای اجتهاد و نظریه پردازی متن کتاب و سنت در نظر گرفته‌اید. البته در برخی تعابیر کتاب، بحث به صورت عام‌تر دیده شده است جایی که می‌خواهیم استفاده حداکثری از متون قرآن و روایات را در فرایند تولید علم لحاظ کنیم، این نشان می‌دهد که بحث به صورت وسیع‌تر دیده شده است. یعنی علم دینی، تنها علم برآمده از کتاب و سنت محض نیست و گویا گزاره علم دینی واسع‌تر است و نشان می‌دهد علم دینی در نگاه حضرت‌عالی این است که ظرفیت‌های دین واصل را در تولید علم به حداکثر برساند. این دغدغه، عالی و مقدس است.

لکن به نظر می‌رسد در ساحت‌های ترکیب علم دینی، علاوه بر این دغدغه حضرت‌عالی، دغدغه‌های دیگری نیز وجود دارد و می‌توان گفت مراد از علم، تنها گزاره‌های کاشف از دین یا گزاره‌های کاشف از حقیقت، نیست، بلکه هویت جمعی و هویت تاریخی علوم مد نظر است یعنی همان مرکب اعتباری علوم (مانند مرکب اعتباری علوم سیاسی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، اقتصاد و...) که به عنوان یک امر تحقق یافته عینی در جامعه نخبگانی و علمی نیز جریان پیدا کرده و حضور دارد و ما می‌خواهیم در آن موثر باشیم و فرایند دینی سازی آن علوم را طی کنیم

قطعاً با دغدغه حضرت‌عالی که ظرفیت حداکثری متون دین را در دینی کردن علوم فعال کردید، همراهیم. اما به نظر می‌رسد از هویت جمعی و تاریخی علوم که دین تحقق یافته تاریخی و اجتماعی است می‌توان در تولید علم دینی استفاده کرد. هویت تاریخی و اجتماعی می‌تواند از تاریخ تمدن اسلامی قرن ۳ تا ۶ باشد و یا از تاریخ تمدن اسلامی که در قرن

۹ و ۱۰ در حکومت صفویه و عثمانی تحقق یافت، باشد و یا حتی در دوره معاصر یعنی قبل و بعد انقلاب اسلامی ایران باشد. و ما می‌توانیم از این ظرفیت‌ها در تولید علم دینی استفاده کنیم. به این معنا که لایه‌هایی از تولید علم دینی با همین تجربه‌های تاریخی نیز اتفاق می‌افتد البته آن بخشی که ملهم از دین تحقق یافته است و ظرفیت دین تحقق یافته در ابعادی از سطوح و لایه‌ها شکوفا شده است.

چرا که یکی از دغدغه‌های حضرت‌عالی، مبحث آزمون‌پذیری علم دینی است که در تحقیقات و فعالیت‌های شما نیز منعکس است. این آزمون‌پذیری نظریات علم دینی، در تجربه زیست تاریخی مسلمین تا حد زیادی منعکس شده است و می‌توان از این تجربه زیسته در ظرفیت دینی سازی علوم استفاده کرد. حتی باورهای دینی در افراد، اعتقادات، جنبه‌های کلامی و حکمی که در لایه‌های اعتقادی مسلمان حضور دارد، در اسلامی سازی هویت آن علم به مثابه نظام و ساختار آن علم، نقش دارد. وقتی دستگاه فلسفه اسلامی به اسلامی بودن منتسب می‌شود، یک بخشی از آن، معارفی است که از کتاب و سنت استخراج شده و در فلسفه به تفلسف آن مباحث پرداخت شده است.

لکن در سطح دیگر، دغدغه‌هایی است که فیلسوف مسلمان از جهت تدین و زیست دینی خود با آن مواجه شده است. در اینجا می‌تواند بر اساس دغدغه‌های دینی، حتی تولید سوال و مسأله بکند، فارغ از پاسخی که می‌خواهد بر اساس منابع دینی به آن بدهد. منظور این است که می‌توان به این ظرفیت‌ها توجه کرد و در ترکیب علم دینی نیز از آن‌ها استفاده کرد.

حال با این ملاحظه، امکان داشت چتر گفتمانی علم دینی وسیع‌تر شود. و امکان داشت برخی از جریان‌هایی که به نوعی از این ظرفیت‌ها استفاده می‌کنند، داخل در بحث شوند. به عنوان مثال، بحث بوم‌گرایی. اینکه علوم باید متناسب با جغرافیای فکری و فرهنگی جامعه شکل بگیرند (فارغ از بحث دینی و اسلامی بودن)، می‌تواند در حوزه علوم انسانی ظرفیت ایجاد کند (فارغ از نکاتی تکمیلی که می‌توان به جریان بومی گرا مطرح کرد). ما می‌خواهیم بگوئیم در جامعه دینی، تدین تحقق یافته اجتماعی؛ یک سری دغدغه‌ها و یک سنخ راهکارهای اجرایی می‌تواند به ما بدهد. که این نیز فرایندی از نظریه پردازی و تولید علوم دینی است.

استاد وکیلی:

نمی‌دانم منظور شما رو دقیق متوجه شدم یا خیر. شما می‌فرمایید از دین نهادی و متعین در جامعه در علم دینی می‌توان استفاده کرد. بنده این را متوجه شدم.

لکن یک سوالی که به ذهن حقیر می‌رسد این است: آیا می‌توان علم دینی را با این کیفیت توسعه داد یا نه؟ ما در شرایط جعل اصطلاح علم دینی هستیم و می‌خواهیم همه را به آن دعوت کنیم و موافق و مخالف نسبت به آن توافق کنند. اینکه دین نهادی زمینه‌ساز بسیاری از سوالات است محل شک نیست قطعاً دین نهادی می‌تواند نمونه‌ها و الگوهایی برای پیشرفت در این مسائل به ما نشان دهد. اما آیا هدفی که ما به دنبال آن هستیم با توسعه اصطلاح علم دینی، محتوای

مستفاد از دین نهادی نیز تأمین می‌شود؟ تصور بنده بر این است؛ آنچیزی که هدف است، علم دینی است که باید از خلوص برخوردار باشد. این خلوص زمانی تأمین می‌شود که مستقیماً به سراغ منابع دین برویم و آنچیزی که در جامعه دینی تحقق یافته است را مستقیماً محل تولید قرار ندهیم.

اما اینکه جامعه دینی، سوال ایجاد کند یا انگیزه ایجاد کند تا به سراغ منابع برویم کاملاً معنادار و مطلوب است. همان طور که اشاره کردید، در باب فلسفه اسلامی نسبت فلسفه با اسلام به صورت انواع مختلفی قابل فرض است. گاهی اسلام نظریه پردازی می‌کند؛ گاهی دغدغه ایجاد می‌کند که فیلسوف به سراغ حل برخی مسائل برود. در بحث علم دینی نیز اگر منظور این باشد بنده کاملاً همراه هستم که علم دینی را به معانی گوناگونی می‌توان به کار برد. اما آنچه هدف هست و تصور حقیر این است که مقصود بزرگان بوده است که بعد از انقلاب از ادبیات و گفتمان علم دینی دفاع می‌کردند، و حکومت دینی و تمدن اسلامی را متوقف بر آن می‌دانستند، تولید علم دینی برگرفته از متن دین بوده است یعنی باید مجتهد به سراغ دین واصل برود و استنباط بکند و علم را تولید کند. نقش دین نهادی در این فضا، نقش عارضی است و آن هدفی که ما به دنبالش هستیم، با آن تأمین نمی‌شود. بلکه می‌توان یک اصطلاحی بر اساس آن ساخت و به کار برد؛ زیرا دامنه یا نسبت خیلی وسیع است؛ چه در بحث فلسفه اسلامی و چه در باب علم دینی، این نسبت به ادنی مناسبتی برقرار می‌شود. مامی خواستیم ببینیم آنچه دغدغه است دقیقاً چیست.

فکر می‌کنم دغدگهایی که بزرگان؛ از جمله رهبر معظم انقلاب داشتند، تولید بر اساس منابع دینی بوده است و آنچه بالفعل در جامعه دین شمرده می‌شود را به عنوان یک منبع قرار نمی‌دادند تا از آن چیزی را استفاده کنند زیرا در این صورت، آن خلوص از بین می‌رود.

بحث بومی سازی نیز همین گونه است اگر بخواهد خلوص داشته باشد باید در به منابع دینی و استنباط از آن بازگردد. بسیاری از کسانی که در سال های اخیر به دنبال بحث علم دینی بودند، به جای اینکه سراغ منابع بروند و کار اجتهادی بکنند، به سراغ دین نهادی یا دین مستنبط رفته و تلاش می‌کردند با چیزی که شکل گرفته علوم را تولید کنند. ما می‌خواهیم بگوییم آنچیزی که به دنبال آن هستیم این نیست و توقع خلوص بیشتری داریم.

اگر کسی اقتصاد یا سیاست دینی تولید کند، بر اساس آنچه در فرهنگ متدینین، فتوای موجود یا در تاریخ تمدن اسلامی اتفاق افتاده است، علم دینی مطلوب نیست. البته علمی که از سفره دین نهادی و دین مستنبط به دست بیاید، قطعاً از علم غربی ارزش آن بیشتر است. این مطلب را در صفحه ۸۰ جلد اول بیان کردیم. همان جا نیز اشاره شده است که در اصطلاح مختار، نظرات عالمان مسلمان جزء منابع دین نیست؛ چرا که خلوص علم دینی را از بین می‌برد. فرض این است که شخص تولید کننده، خودش مجتهد است و همان منابعی که در اختیار دیگران است، در اختیار او نیز هست و خودش باید استنباط کند. بلکه نسبت به فتاوای کسانی که منابع بیشتری در اختیار داشتند، مراجعه به قول آن ها از باب کاشفیت از گزاره های دین واصل برای ما ارزش دارد.

امروزه می‌گوییم اجماع و شهرت، کاشف از روایاتی است که به دست ما نرسیده است. در این صورت نیز نهایتاً دین مستنبط به دین واصل برمی‌گردد. اما دین مستنبط بما هو دین مستنبط و دین نهادی بما هو دین نهادی برای کسی که در عرصه تولید علم دینی قرار دارد موضوعیت ندارد.

اگر بخواهیم شفاف‌تر صحبت کنیم، در دو دهه اخیر، کارهای زیادی در دانشگاه‌ها به اسم علم دینی یا اسلامی سازی علوم انجام شده است این کارها از نظر ما علم دینی نیست و تنها بومی سازی علوم است. این افراد، دین نهادی جامعه یا برخی از فتاوا را معیار قرار داده اند و سعی کرده اند علوم موجود را با آن هماهنگ کنند.

ما می‌گوییم این کار، بار تمدن اسلامی را به دوش نمی‌کشد و باید علم دینی خالص‌تری را معرفی نماییم که شأن مجتهد است. البته این را باید توضیح دهیم که علم دینی در مفاهیم دیگر نیز می‌تواند به کار برود و همین علوم نیز قطعاً از علمی که در بستر تمدن مدرن شکل گرفته به مراتب بهتر است لکن ما به دنبال علم دینی خالص که برآمده از منابع و متون دینی باشد هستیم. فکر می‌کنم شما نیز با اینکه اولویت، مراجعه به دین واصل است موافق باشید. لکن ما از باب دغدغهایی که نسبت به حفظ خلوص علم دینی داشتیم، حیطه‌هایی که غیر از دین واصل است را در اصطلاح دین داخل نکردیم.

این کتاب یک پیش فرضی دارد و شما که استاد فن منطق هستید بهتر مستحضرید. اگر در جدل، یک اصطلاحی را ابتدا جعل کنیم، تا آخر بحث کار آسان می‌شود یعنی هرکسی اشکال کند می‌گوییم ما اینگونه جعل اصطلاح کردیم. این پیش فرض نیز تابع غرض است یعنی می‌خواستیم خلوص علم دینی حفظ شود نه اینکه غرض غیرالهی در آن دخیل باشد. اما تذکر این نکته کاملاً به جاست که اصطلاحات دیگری نیز در علم دینی وجود دارد و قابل توجه است لکن ما می‌خواهیم یک قدم از این جلوتر حرکت کنیم.

استاد اسدپور:

بنده نیز این ذهنیت را از کتاب متوجه شده بودم که شما به دنبال حفظ خلوص علم دینی هستید لکن به نظر بحث قدری فراتر از این اصطلاحات است. احساس می‌کنم قدری نگاه به هویت علم و دغدغه تحول علوم یا تعبیر تولید علوم انسانی اسلامی، روی هویت جمعی و تاریخی علوم می‌رود. چه بخواهیم چه نخواهیم، این علوم چه مبتنی بر مبانی حق و ناحق تحقق یافته اند؛ در هر صورت این علوم شکل گرفته و تحقق عینی دارد. و ما باید تولید علم را متناظر با این علوم پیگیری کنیم. اگر بپذیریم که موضوع بحث، آن هویت جمعی و هویت اعتباری علوم تحقق یافته است، به نظر می‌رسد باید از تمام ظرفیت های علم دینی استفاده کرد.

به نظر خلوص گرایی به این معنا که فقط علم مستنبط از دین واصل را معیار قرار دهیم، برای آن غرض تحول علوم و اسلامی سازی علوم، به تنهایی کفایت نمی‌کند. به نظر نیاز است حتماً آن دین تحقق یافته یا تجربیات زیسته مسلمین

مورد توجه قرار گیرد و این فراتر از بحث اصطلاح است. زیرا غایت و کارکرد را تحول هویت جمعی علوم در نظر گرفتیم شاید دامنه این بحث وسیع‌تر شود و جلسه بعد ذیل جلد دوم مورد بحث قرار گیرد.

نکته دیگری را متناظر به جلد اول عرض بکنم که البته با مسأله قبلی نیز مرتبط است. حضرت عالی تمرکز را روی فقه بردید و ظرفیت فقه در علم دینی را مورد توجه قرار دادید. این طبیعی است و فکر می‌کنم منظورتان از فقه نیز فقه بالمعنی الاخص نیست بلکه فقه به معنای تفقه در دین است. لکن به نظر باید خردتر ورود کنید و علاوه بر حوزه امتثال و تحقق عینی دین (دین نهادی)، ظرفیت های حکمی و فلسفی و معارفی دین و نقش آن در تولید علم دینی و ارتباط آن با لایه متون دین واصل نیز مورد بحث قرار گیرد.

به هر حال، در دستگاه دین شناسی مرحوم علامه طباطبایی و حضرت امام ثابتهات و متغیراتی در چارچوب دین در نظر گرفته شده است بخشی از این دستگاه، لایه معارفی ثابت هست و بخش دیگر، احکام فقهی یا عبادی ثابت هست. بخش دیگر نیز ممکن است احکام اجتماعی ثابت باشد لکن یک بخش زیادی نیز ناظر به متغیرات است که با اقتضائات زمان و مکان و وضعیت عمومی جامعه، تحول پیدا می‌کنند.

امام رضوان الله علیه اجتهاد پویا را با تأثیر زمان و مکان در اجتهاد مرتبط کرده اند و در لایه اجتهادی این موضوع، تولید ادبیات کرده اند. مرحوم علامه طباطبایی نیز زیرساخت های حکمی و انسان شناختی بحث را تبیین کردند که انسان، نیازهای ثابت و متغیری دارد. مرحوم شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان و مکان، بین فرمایش دو استاد خود جمع کرده است؛ یعنی هم مبانی حکمی و انسان شناختی علامه را تبیین کردند و هم بحث اجتهاد فقهاتی و اصولی حضرت امام را فعال نمودند.

عرض بنده این است که وقتی لایه‌ی متغیرات لحاظ شود، نمی‌توان بریده از جامعه نظریه پردازی کرد و باید متناظر با وضعیت اجتماعی و عینیت جامعه بحث کرد. در این حالت، دین تحقق یافته یا نهادی، موضوعیت پیدا می‌کند و ظرفیت های آن در فرایند علم دینی به کمک می‌آید. این مطلب را می‌توان در قالب ادبیات لوازم اجراء، سیاست گذاری اجتماعی، طراحی مدل و امثال آن آورد. جناب عالی نیز کاملاً به این موضوع توجه دارید و در جلد چهارم به آن پرداختید.

لکن عرض بنده این است که این دغدغه با خلوص گرایی و استنباط از متن، حل نمی‌شود. ممکن است برخی این فضا را در قالب موضوع شناسی پیگیری کنند، لکن برداشت من این است که این مطلب فقط در سطح موضوع شناسی نیست و در خود فرایند جعل حکم و اعتبار حکم نقش ایفا می‌کند. و حکم اعتبار شده توسط امام یا فقیه حاکم نیز جزئی از همین دین است اگرچه لایه متغیر دین باشد. اینجا است که ارتباط با صحنه جامعه و عینی اجتماع و ظرفیت های دین نهادی اهمیت پیدا می‌کند. علاوه بر این، تحول ساختاری و هویت جمعی علوم نیز که در عرض اول منعکس شد موضوعیت پیدا می‌کند. این دو باعث می‌شوند که ادبیات دین تحقق یافته‌ی اجتماعی نیز لحاظ شود.

نکته ی دیگر این که؛ در لایه های حکمی و معرفتی، رابطه دین واصل با دین نفس الامری قرابت پیدا می‌کنند. برخی از فرمایشات شما در این جلسه نیز گویای این بود که دین نفس الامری و دین ثبوتی، فی الجمله قابل دسترسی هستند و اینگونه نیست که دست ما به کلی از آن‌ها کوتاه باشد. بنده احساس می‌کنم در لایه های حکمی و معرفتی، عقل (اعم

از عقل مستقل یا عقلانیت مستفاد از قرآن و سنت) امکان راهیابی و دسترسی به دین ثبوتی و نفس الامری را دارد از این رو دین نفس الامری می تواند در لایه حکمی و معرفتی، در فرایند علم دینی نقش داشته باشد. لذا در ادبیات مقام معظم رهبری، علاوه بر حیث اجتهاد و فقاها، ملتزم شدن به امتداد حکمت و جاری و ساری کردن مبانی فلسفی در اسلامی سازی علوم، پررنگ است. ما نیز معتقدیم این ظرفیت وجود دارد. مخصوصا در طراحی نظامات و سازوکارها که لایه های حکمی بیش از لایه های اجتهادی و استنباطی زیرساخت فراهم می کند.

بله در حوزه روبناها قطعا اهمیت اجتهاد و استنباط مضاعف است لکن امتداد فلسفی در نظامات و زیرساخت ها بسیار مؤثر است.

استاد وکیلی:

واقعیت امر این است که، این مباحث نسبتا جدید است و باید آزمون و خطا بشود تا نظام درستی از آن به دست بیاید. کتاب «علم دینی از چیستی تا چگونگی» گرچه سلسله درس هایی است که حقیر دو سال گذشته عرض کردم؛ لکن مسبق به یک تجربه ده ساله در موسسه مطالعات راهبردی بوده است. که در موارد متعددی سرمان به سنگ خورده و برگشتیم و دوباره راه را از اول رفتیم. حضرت استاد حاج آقای واسطی نیز در این مجموعه تشریف داشتند که باز از خدمت ایشان هم استفاده می کنیم. ولی در دوره اخیر، حقیر بیشتر در موسسه حضور داشتم.

از نکاتی که در این فضا برای ما روشن شد این بود که باید دو مرحله را برای تولید علوم انسانی اسلامی طی بکنیم: ۱. اسلامی سازی ۲. بومی سازی. مسأله این است که آیا ابتدا به سراغ منابع دینی برویم و سپس به سراغ شرایط جامعه موجود و سنت تاریخی و فرهنگ تحقق یافته برویم یا اینکه این دو را هم عرض یکدیگر پیش ببریم؟ ما به این نتیجه رسیدیم که این دو مرحله در فرایند تولید در طول یکدیگر هستند. یعنی ابتدا در یک مرحله باید اسلامی سازی کنیم یعنی اول باید منابع دینی را با غرض نظر از مسائل اجتماعی حال و گذشته و صرفا بر اساس روش اجتهادی بررسی کنیم و سپس در مرحله دوم به سراغ شرایط فعلی و اجراء برویم و محصول مرحله گذشته را در این شرایط مورد مطالعه قرار بدهیم. بین این دو مرحله، یک نسبت هم عرض قابل تصویر نیست تا زمانی که مرحله اول از متن دین استنباط نشود، نوبت به تطبیق در شرایط فعلی نمی رسد.

با توجه به مطلب فوق، اصطلاح "الگوی راهبردی و الگوی راهکاری" را در مباحث جلد چهارم با استفاده از ادبیات برنامه ریزی به کار بردیم. در تولید الگوی راهکاری، در مرحله بررسی وضعیت موجود، باید دین نهادی و سنت تاریخی و فرهنگ های مستقر را مورد مطالعه قرار بدهیم. این برنامه راهکاری در نهایت می گوید که آن برنامه راهبردی که از متون دینی به دست آمده است چگونه قابل اجراء است. در جلد سوم نیز ذیل مباحث تراحم و شبه تراحم ها، بیان شد که فقیه باید به این امور بپردازد.

از این دو بحث که بگذریم، در مرحله استنباط به گمان بنده نمی‌توان دین نهادی و مستنبط را وارد کرد. تا وقتی که محتوای خالص دینی به دست نیامده باشد، نوبت به بحث از تطبیق آن بر شرایط موجود نمی‌رسد. از این رو الگویی که ما به آن رسیدیم این بود که؛ ابتدا علم را اسلامی و سپس بومی کنیم تا علوم انسانی اسلامی بومی به دست بیاید. اما مراحل تولید به این کیفیت باید باشد.

واقعیت این است که ما ضرورت تبدیل الگوی راهبردی به الگوی راهکاری و لزوم بررسی وضعیت موجود را به اختصار در جلد چهارم بحث کردیم و به تفصیل آن نپرداختیم. اما اینکه در بررسی وضعیت موجود چه مراحل مورد نیاز است، مطلب قابل عرضه ای نداشتیم. در هر صورت، جایگاه این بحث که می‌توان از آن با عنوان تحول علوم انسانی یاد کرد، بعد از رتبه تولید علم دینی است.

مقوله تحول علوم انسانی از مقوله علم دینی وسیع‌تر است؛ یعنی هم به علم دینی نیاز دارد و هم به تطبیق علم دینی در فرازمان و فرامکان برای یک موقعیت خاص زمانی و مکانی. از این رو، بنده با فرمایش شما کاملاً همراه هستم. اما با توضیح که در در جلد چهارم بیان کردیم؛ فرایند بومی سازی بعد از فرایند اسلامی سازی است و متأسفانه همانطور که در حوزه های عملیه در مورد اسلامی سازی کاری نشده، در بومی سازی نیز کاری صورت نگرفته است. به اجمال می‌دانیم که باید برنامه های کلی دینی را به مرحله اجراء در جامعه برسانیم؛ اما روشی مشخص و شفاف را بنده ندیده ام و در موسسه نیز به نتیجه ای نرسیدیم تا در کتاب مطرح کنیم.

سروران دیگری نیز نسبت به بررسی ظرفیت های معارفی و حکمی، انتقاداتی داشتند که چرا این کتاب، رویکرد فقهی و اصولی دارد؟ برخی تعبیر می‌کردند که رویکرد کتاب، اخباری است! این مطلب نیز محصول یک تجربه است. در جلد دوم آمده است که مسلماً باید از مباحث فلسفی و معرفتی و زیربنایی تحت عنوان مبانی پارادایمی در تولید علم دینی استفاده کرد. لکن در عمل وقتی در سال های گذشته در برخی زمینه ها کار کردیم، حقیقتاً از مباحث فلسفی چیز خاصی به دست نیامد. مثلاً در بحث شهرسازی، دوستان مدتی در موسسه مطالعات راهبردی مشغول تحقیق بودند. از این مبانی عام حکمی و فلسفی و انسان شناسی و جهان شناسی و... خروجی های محسوس و قابل توجهی به دست نیامد. بله زیرساخت ها را تأمین می‌کند لکن دامنه تأثیرگذاری این مبانی نسبت به آنچه در عینیت اتفاق می‌افتد، شاید پنج درصد باشد.

در مقابل روایات شهرسازی تأثیر نود و پنج درصدی در این بحث دارد. در بحث تأمین اجتماعی نیز دوستان فعالیت کردند و روایات تأمین اجتماعی را جمع آوری کردند در تولید نظام تأمین اجتماعی اسلامی نیز مبانی همان مبانی عام خداشناسی و انسان شناسی و... است خروجی خاصی از این مبانی در نظام تأمین اجتماعی به دست نیامد. اما از حجم انبوه روایاتی که وجود داشت، مطالب زیادی به دست آمد.

در موضوع تربیت جنسی، نظام خانواده، ترک اعتیاد و سایر موضوعاتی که با دوستان تحقیق می‌کردیم، مسأله به همین صورت بود.

نکته دوم در باب اینکه چرا بیشتر به مباحث حکمی و فلسفی پرداختیم این بود که به حسب تتبع حقیر، استفاده کردن بایدها و نبایدها از هست و نیست ها چهار روش دارد. البته این بحث در کتاب منعکس نشده است. این چهار روش نیز چندان پیچیدگی خاصی ندارد. اما تأثیرگذاری روایات یا همان فقه عام، بسیار وسیع است و حفره های فراوانی دارد که در جایی به صورت متمرکز بحث نشده است. البته قطعا کتاب همچنان نیاز به تکمیل دارد و همین که امثال حضرت - عالی منت گذاشته اید و این جلسات تشکیل می شود، با همین انگیزه است که این بحث ها ارتقاء پیدا کند. اگر حضرت - عالی در جلسات بعدی صلاح دانستید و منت بگذارید در مورد ظرفیت بحث های معرفتی و حکمی بیشتر گفتگو کنیم یا اگر جوانبی مدنظر تان هست که در کتاب مطرح نشده، حتما از خدمتتان استفاده خواهیم کرد.

یک مطلب دیگر نیز فرمودید که دین نفس الامری در بسیاری موارد قابل دستیابی است این کاملا صحیح است. از زاویه خودمان، هرکجا قطع و یقینی وجود دارد، طبیعتا از نگاه شخص قاطع به دین نفس الامری دست پیدا کردیم. مباحث حکمی اگر بر مبنای برهان باشد، قطع و یقین را به همراه دارد و عقاید نفس الامری را کشف می کند. در مباحث فقهی نیز در جایی که تواتر قائم است یا یک خبر محفوف به قرائن قطعی وجود دارد نیز به یقین و دین نفس الامری می رسیم. اما حجم دین واصل نسبت به دین نفس الامری یعنی حجم مباحث غیرقطعی نسبت به مباحث قطعی، تا حدی زیاد است که عملا تمرکز را روی دین واصل بردیم و گرنه غرض این نبود که بگوییم؛ در هیچ موردی به دین نفس الامری نمی رسیم و قطع پیدا نمی کنیم در حالیکه در عقاید و احکام هرکجا قطع حاصل شود، قاطع از نگاه خود به دین نفس الامری راه پیدا کرده است.

سوال از استاد اسدپور:

ارتباط باطن و حقیقت دین با آن مرکب اعتباری دین چه گونه است؟ اینکه فرمودید دین نفس الامری نیز یک امر اعتباری است، به چه نحو می باشد؟

استاد اسدپور: در رابطه ی با نکته ایی که عرض شد؛ یعنی ظرفیت های حکمت و فلسفه، بنظر بیشتر از این مباحثی که حاج آقای وکیلی فرمودند ظرفیت وجود دارد خصوصا اگر تحول علم را در حیث هویت جمعی و تاریخی علوم ببریم و روی خلوص گرایی متمرکز نشویم، عقلانیتی که ملهم از مبانی فکری و معرفتی است فعال تر خواهد شد. و بنظر آن فرایندی که غرب با الزام های حکمی و معرفتی خود کاری را انجام داده و آن مبانی حکمی و معرفتی را در صحنه عمل امتداد داده است، فلسفه ی اسلامی نیز این توان را دارد و می توان آن را نیز امتداد داد. البته نسبت عقلانیت و علم دینی باید دقیق تر بحث شود تا بتوان به یک نظریه ای رسید. از جمله حکمت عملی که در سنت تاریخی ظرفیت بسیاری دارد. بله این که نسبت حکمت عملی در تاریخ اسلام با متن دین باید بررسی شود و اینکه با خلوص گرایی حاج آقای وکیلی سازگار هست یا نه قابل بحث است، اما در حکمت عملی ظرفیت وجود دارد و امتداد آن مبانی، در سیاست گذاری و مدیریت کلان، نقش آفرین می شود.

چون پیشنهاد دادید در جلسه بعد بیشتر گفت و گو شود، می توان این بحث را به جلسه بعد موکول کرد.

در رابطه ی با حقیقت و باطن دین و نسبت آن با مرکب اعتباری، این تبیینی که عرض شد، تبیین مرحوم علامه طباطبائی است و دوستان می توانند به دین شناسی علامه مراجعه کنند که ذیل آیات تفسیر المیزان پرداخت کرده اند. ذیل آیه ی تشریع شرایع گذشته مثل حضرت نوح و ابراهیم، اشاره ای دارند. مرحوم علامه در این آیه بحث می کنند که اولین بار مرکب اعتباری دین به حضرت نوح ابلاغ شده است. البته این بدان معنا نیست که قبل از حضرت نوح حقیقت و باطن دین وجود نداشت بلکه مرحوم علامه می فرمایند مرکب اعتباری دین به معنای وحی تشریعی که همه ی ابعاد فقه و اخلاق و معارف را در بر بگیرد، بعد از حضرت نوح پدید آمده است.

در رساله الولایه نیز به صورت تفصیلی بحث کرده اند آن جا اشاره می کنند که دین حقیقت و باطنی دارد و حقیقت و باطن امر تکوینی است اما وقتی به متن انسان فی الدنیا می آییم (علامه در رساله انسان شناسی نیز این را توضیح داده اند) در سطح انسان فی الدنیا، با اعتبار مواجه می شویم. مرحوم علامه اعتبار را فصل و ممیز انسان فی الدنیا می داند یعنی فصل انسان بعد الدنیا و ماقبل دنیا با فی الدنیا، اعتبار است. بنابراین انسان فی الدنیا، معتبر است و اضطرار نیز به این اعتبار دارد.

برای اعتبار نیاز به دستگاهی دارد، که دین این دستگاه اعتبار را تامین می کند. با این نگاه مرحوم علامه معتقدند؛ ثبوت و متن دین، اعتباری است که رسول اکرم در نشئه دنیایی انسان جعل کرده اند. برای جهت دهی و هماهنگ کردن منطق اعتبارات و منطق تمام عزم ها و اراده ها و منطق تصمیم های انسان، نیاز به دین است و دین به عنوان پارادایم کلان (من) اصطلاح پارادایم را نمی پسندم اما چاره ای نیست) منطق اعتباریات انسان را به سمت کمال مدیریت می کند.

باید توجه داشت این بیان نافی این نیست که بخشی هایی از دین، گزاره های معارف حقیقی باشد و به عنوان مثال؛ معارف توحیدی و انسان شناسی و معارف مرتبط با معاد و جهان آفرینش یا معارف مرتبط با اسماء و سنن الهی و یا کیفیت امتداد این سنن در لایه های اجتماعی و تاریخی بشر، لایه های حقیقی است که در متن دین آمده است. اما در کنار این لایه های حقیقی، اعتباریات نیز هستند به عنوان مثال؛ گزاره های ارزشی و هنجاری، باید و نباید های فقهی و حقوقی و... بخش اعتباری دین است.

عرض ما این است که جامع بین گزاره های حقیقی و اعتباری، یک امر اعتباری است و بین امر اعتباری و حقیقی، جامع حقیقی وجود ندارد. از این رو با این ادبیات که بخشی از دین اعتباریات است، مجموعه ی دین اعتباری می شود و با ادبیاتی که عرض شد نیز دین مرکب اعتباری می شود در بیانی که دین در صدد مدیریت منطق حاکم بر اعتبارات انسان فی الدنیا است. در این صورت؛ هم دین به عنوان نظام اعتباری، به دست معتبر و شارح دین، اعتبار و تشریع شده است و هم به عنوان اینکه من انسان متدین آن اعتبار را پذیرفته ام، اعتبار صورت گرفته است یعنی پذیرش آن اعتبار توسط انسان نیز یک اعتبار است.

پس لایه ی تدین و لایه ثبوت دین را در التزام بین دو تا اعتبار معنا می کنیم. علاوه بر آن که جامع حقیقی و اعتباری نیز باید اعتباری باشد.

سوال از استاد وکیلی:

فرمودید که کتاب علم دینی برای مخاطب مجتهد نوشته شده است، عملاً نقش دانشجویان و اهالی دانشگاه به عنوانی یک از دو رکن نظام آموزشی کشور در فرایند تولید علم دینی چیست؟ مخصوصاً که رهبر معظم انقلاب بحث علوم انسانی اسلامی را در جمع دانشگاهیان نیز مطرح کردند. در بخشی از فرمایشات شما که فرمودید دانشگاهیان می‌توانند با بررسی محتوای دین مستنبط و دین نهادی در تولید علم دینی نقش داشته باشند. این مطلب را بیشتر توضیح می‌فرمایید؟

استاد وکیلی: واقعیت این است که کتاب فقط برای مجتهدین تألیف نشده و شأن مجتهدین اجل از این است که برای آن‌ها کتاب بنویسیم این کتاب یک طرح کلی است. فرایند کلی تولید علم دینی باید توسط مجتهد طی شود تا خلوص آن حفظ شود این فرایند نیاز به برخی مقدمات از قبیل توافق نسبت به معنای دین، علم، علم دینی و... دارد که چه طلبه باشیم چه دانشجو باید از آن آگاه باشیم. اما اینکه نقش افراد غیرحوزوی در علم دینی چیست، در جلد سوم و چهارم عرض شده که در موضوع شناسی و در کشف موارد تراحم، نیاز به متخصصین رشته‌های دیگر داریم.

از این رو گفتیم که تولید علم دینی، یک کار چند رشته‌ای است یعنی باید متخصصین رشته‌های مختلف کنار یکدیگر جمع شوند و همکاری کنند. این کتاب بیشتر ناظر به فعالیت‌های یک شخص حوزوی و عملکرد او نوشته شده است. آنچه در مؤسسه مطالعات راهبردی برای ما روشن شد این بود که مدیر پروژه باید خودش شخصیت حوزوی باشد و سایر متخصص‌ها به عنوان همکار پروژه فعالیت داشته باشند.

این بحث نیز مطرح شد که آیا افراد حوزوی باید خودشان علوم تخصصی را بیاموزند یا با متخصصین همکاری کنند؟ ما به این نتیجه رسیدیم که اگر طلبه‌ها خودشان بخواهند این علوم را بیاموزند شدنی نیست. از سوی دیگر، همکاری صرف نیز شدنی نیست. از این رو طلبه‌ها باید یک دوره فشرده در آن موضوع تخصصی بگذرانند تا زبان مشترک پیدا کنند و سپس از متخصصین آن رشته کمک بگیرند. اگر یک متخصص در پروژه علم دینی نباشد، نمی‌توان کار را به اتکاء آموخته‌های حوزوی پیش برد.

اما این کتاب، ناظر به وظیفه‌ای بوده که شخصیت حوزوی از حیث استنباط از منابع دینی بر عهده دارد و از این رو ما در این کتاب به جزئیات عملکرد شخصیت‌های غیرحوزوی نپرداختیم؛ وگرنه جایگاه دانشگاهیان و متخصصین رشته‌های مختلف در این فرایند محفوظ است. خوب است از تجربیات مراکز و مؤسسات دیگر نیز در این زمینه کمک گرفت.

سوال از استاد وکیلی:

تمدن غربی که هیچ گونه متن دینی و دین اصلی در اختیار نداشتند، چگونه توانستند با استفاده از مبانی و زیرساخت‌های فلسفی مخصوصاً در سه قرن اخیر، رونب‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی خودشان را بسازند و یک تمدن را

به معنای حقیقی خود شکل دهند؟ اگر فرض کنیم که ما متن دینی و باید و نباید از سمت انبیاء نداشته باشیم، آیا نمی‌توانیم با استفاده از مبانی حکمی، اقدام به تمدن سازی کنیم؟

استاد وکیلی: این بحث را باید در یک جلسه مستقل مطرح کنیم. ما یک پیش فرضی داریم که می‌خواهیم علم دینی تولید کنیم و در میزان انتساب به دین حساسیت داریم. غربی‌ها بر اساس آزمون و خطا و ظن و حدس، بایدها و نبایدهایی را از برخی اصول فلسفی استنباط کردند. ما معتقدیم استنباط این بایدها و نبایدها از متن هست و نیست‌ها، به شکل قطعی در غالب موارد، نشدنی است. موارد ظنی و تخمینی نیز قابل استناد به دین نیست. بنده مخالف نیستم که اسم آن را دینی بگذاریم. در کتاب نیز سعی کردیم که اصطلاح «دینی» را توسعه بدهیم لکن تجربه‌های ناقص ما در چند موضوع نشان می‌دهد که به قدری مطلب از منابع نقلی به دست می‌آید که نوبت به این امتدادهای ظنی که بر اساس هست و نیست‌هایی که از عقل به دست می‌آید، نرسد. این یک تجربه است و خودمان به ناقص بودن آن معترف هستیم. ان شاء الله در جلسات بعدی، این مسأله را مفصل‌تر گفتگو خواهیم کرد.

والسلام علیک و رحمه الله و برکاته



www.aminasadpour.ir

http://t.me/andishkadeh_zoha

http://eitaa.com/andishkadeh_zoha

http://instagram.com/andishkadeh_zoha

نقل مطلب با ذکر منبع مجاز است